

نشریه ادبیات پایداری

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال نهم، شماره هفدهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۶

عناصر تقابل ایدئولوژیک در داستان دفاع مقدس «ریشه در اعماق»

(علمی-پژوهشی)

دکتر فاطمه کاسی^۱

چکیده

مقاله حاضر به جلوه‌های حضور دو ایدئولوژی در داستان ریشه در اعماق ابراهیم حسن بیگی براساس دیدگاه‌های آلتوسر، گرامشی و مارکس می‌پردازد. این اندیشمندان هر کدام با کلیدواژه‌های خود به تأثیر ایدئولوژی نظر می‌کنند. نگارنده با توجه به آراء این اندیشمندان، این اثر را بازخوانی می‌کند. در نگاه کلی، می‌توان شاهد حضور دو نوع ایدئولوژی در داستان بود. ایدئولوژی دولتی و ایدئولوژی غیر دولتی هر کدام از این دو، تظاهرات ویژه خود را دارند، اما در نهایت، این ایدئولوژی مذهبی است که سلطه و هژمونی خود را از طریق قبولاندن ایده‌های خود به فرد مورد نظر یاسوزه و فراخواندن او به رقابت با ایدئولوژی پیشین و کم‌رنگ کردن مشروعیت آن به رخ می‌کشد. تقابل این دو ایدئولوژی چه در حوادث و چه در شخصیت‌ها دیده می‌شود؛ به عبارت دیگر، ایدئولوژی حذف‌شدنی نیست و انسان بدون ایدئولوژی معنا ندارد. این ایدئولوژی هژمونی خود را از طریق عاطفه‌سازی به رخ می‌کشد. با عاطفه‌سازی خودی‌ها از غیرخودی‌ها جدا می‌شوند. شاپوک کسی است که یک ایدئولوژی را جایگزین ایدئولوژی دیگر کرده‌است. در مبارزه طبقاتی دو ایدئولوژی، ایدئولوژی پیشین به

^۱. استادیار دانشگاه پیام نور fateme.casi@gmail.com

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۵-۰۲-۱۶ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۵-۰۴-۱۷

دلیل فقر فرهنگی، از طریق تقلیل گرایی و طرد کردن غیر خودی‌ها راه را برای نفوذ و بازتولید ایدئولوژی ملی فراهم می‌کند.

واژه‌های کلیدی

ریشه در اعماق، ایدئولوژی، آلتوسر، گرامشی، مارکس

۱- مقدمه

از آنجا که بر بنای مقاله بر ایدئولوژی است، لازم است ابتدا تعریفی از ایدئولوژی آورده شود و سپس در ادامه تعریف سه فیلسوف و جامعه‌شناس (مارکس، گرامشی و آلتوسر) آورده می‌شود. درباره ایدئولوژی گفته‌اند: «مجموعه‌ای از هنجارها و عقایدی که در نتیجه تقویت مداوم اما نامحسوسشان از سوی نیروهای مسلط اجتماعی، طبیعی به نظر می‌رسند.» (Herman, ۲۰۰۷: ۲۱۷) بسیاری از نوتاریخ‌گرایان ادعا می‌کنند ادبیات از جمله نهادهایی است که ایدئولوژی‌های حاکم در هر جامعه‌ای با تکیه بر آن ارزش‌های مورد نظر خود را ترویج و تحکیم می‌کنند. هر متن ادبی، همچون یک متن تاریخی، متشکل از بازنمودها یا ساختارهای کلامی است که در واقع برساخته‌های فرهنگی یا محصولات ایدئولوژیکی یک دوره خاص‌اند. این بازنمودهای فرهنگی و ایدئولوژیکی عمدتاً در خدمت بازتولید، تحکیم و تبلیغ ساختارهای قدرت مسلط و حاکم‌اند (Abrams). اما در دوره مدرن، ایدئولوژی این معنای خود را از دست داده است. اسلاوی ژیرک در کتاب شناخت ایدئولوژی، آن را این گونه تعریف می‌کند: «یک نظریه، مجموعه‌ای از عقاید، اندیشه‌ها و مفاهیم برآیند تا ما را به «حقیقت» داشتن خود قانع کنند، اما در واقع در خدمت منافع یک قدرت به نام خاص‌اند (zizek, ۱۹۹۴: ۱۰). هدف مقاله حاضر نمایاندن تأثیر فراگیر ایدئولوژی بر عمیق‌ترین بخش عقاید و احساسات انسان است.

۱-۱- بیان مسئله

ادبیات دفاع مقدس بخشی از تاریخ کشورمان است که در آن با عشق، دلدادگی‌ها، جانبازی‌های مردم این سرزمین برای دفاع از کشور و ارزش‌های آن مواجه می‌شویم. با خوانش داستان «ریشه در اعماق» براساس آراء گرامشی، آلتوسر و مارکس به معنای دقیق‌تری از ایدئولوژی و جلوه‌های آن در داستان خواهیم رسید و براین اساس می‌توان دریافت که یک ایدئولوژی چگونه و با چه ابزاری هژمونی خواهد داشت. آیا ایدئولوژی را می‌توان از زندگی حذف کرد یا اینکه ایدئولوژی صرفاً جایگزین می‌شوند؟ ایدئولوژی چگونه اعمال نفوذ می‌کند و سوژه خود را به پیروی از خواسته‌هایش فرامی‌خواند؟ معنای پنهان ایدئولوژی چیست؟

۱-۲- پیشینه تحقیق

در زمینه ایدئولوژی مقاله‌های نوشته شده است که از جمله می‌توان به:

۱- بررسی داستان «بچه مردم» جلال‌آل احمد بر مبنای «نظریه ایدئولوژی» آلتوسر نوشته پروین تاج‌بخش و سمیه قاسمی پور اشاره کرد که در سال ۹۳ در مجله زبان و ادب دانشگاه شهید باهنر کرمان به چاپ رسیده است.

۲- پیوندهای میان استعاره و ایدئولوژی نوشته بهمن شیری که در سال ۹۱ در مجله نقد ادبی منتشر شد.

۳- پدرسالاری در بامداد خمار (با تکیه بر نظریات آلتوسر)، نوشته امیر حسین صادقی که در سال ۱۳۸۷ در مجله پژوهش زبان‌های خارجی چاپ شد.

اما مقاله مستقلی درباره کتاب «ریشه در اعماق» براساس آراء گرامشی، آلتوسر و مارکس نگاشته نشده است.

۱-۳- ضرورت و اهمیت تحقیق

آشکار ساختن نقش پنهان و پیدای ایدئولوژی در زندگی انسان‌ها. ایدئولوژی، خود را در آثار ادبی و حتی زندگی واقعی انسان خود را پنهان می‌سازد و به خود مشروعیت می‌بخشد؛ از این رو، شناسایی آنها می‌تواند به شناخت و جرح و تعدیل آنان کمک کند و افق‌های جدیدی به روی جامعه بگشاید.

۲- بحث

در این مقاله برآنیم تا با استفاده از آراء و اندیشه‌های مارکس، گرامشی و آلتوسر به تحلیل این داستان پردازیم. کلید واژه‌های هر کدام از این صاحب‌نظران، دری جدید برای خوانش این متن در برابر دیدگان می‌گشایند. این که چگونه هژمونی ایدئولوژی فرد گرای غیر دولتی در مقابل هژمونی ایدئولوژی دولتی که با استفاده از دستگاه ایدئولوژیک دولت خود را باز تولید می‌کند، قرار می‌گیرد و در نهایت، شکست می‌خورد.

۲-۱- مفهوم ایدئولوژی از نظر مارکس

این واژه، جزء واژگان کلیدی نظریه‌ها مارکس است. مارکس می‌گوید: «کلیه نظام‌های ذهنی (ایدئولوژیکی) محصولات وجود اجتماعی و اقتصادی واقعی‌اند. این منافع مادی طبقه حاکم است که تعیین می‌کند، مردم وجود بشری را، به صورت فردی و دسته‌جمعی چگونه ببینند. او می‌گوید «روینا» ایدئولوژی (سیاست) و «زیرینا» مناسبت اجتماعی - اقتصادی است. این که بگوییم «وابسته به» زیرینا است، به این معنا نیست که از زیرینا «ناشی می‌شود» مارکس بر این نظر بود که آنچه ما «فرهنگ» می‌نامیم یک واقعیت مستقل نیست؛ بلکه از شرایط تاریخی‌ای که انسان‌ها زندگی مادی خود را در آن پدیدآورند جدایی‌ناپذیر است؛ مناسبات سلطه و انقیاد (استثمار) که بر نظم اجتماعی و اقتصادی مرحله خاصی از تاریخ بشر حاکم است،

به تعبیری، «تعیین کننده» (و نه علت) کلّ حیات فرهنگی جامعه است (سلدن و ویدوسون، ۱۳۷۷: ۹۶). وی جامعه را به هشت طبقه تقسیم می‌کند؛ اما در نهایت برای مبارزات طبقاتی آنان را به دو طبقه بورژوا و کارگر بخش‌بندی می‌کند. در این تقسیم‌بندی، سرمایه‌دار ابزار تولید را در دست خود دارد و کارگر تنها به بازوان خود متکی است. زمانی که ابزار کار پیشرفت کند، گروهی بیکار می‌شوند، تولید هم افزایش می‌یابد، اما حقوق کارگران باقی مانده فزونی نمی‌یابد. در این فرایند استثماری، بر سود صاحبان سرمایه افزوده می‌گردد، (ارزش افزوده) و فاصله طبقاتی بیشتر می‌شود. مارکس و انگلس در «بیانیه کمونیسم» (۱۸۴۸) برای از میان بردن ارزش افزوده، سرمایه‌داری خصوصی را نامشروع دانسته‌اند، تا دولت بتواند سراسر سیاست‌های اقتصادی، صنعتی و تولیدی را در دست گیرد. آنان مالکیت خصوصی و سرمایه‌های پیشرفته کارفرمایان در کارخانه را سبب کار فراوان کارگران بی‌پناه می‌دانند که مایه از خود بیگانگی آنان است (Marx and Engels, ۱۹۶۹-۱۹۷۱: ۵۷۸).

۲-۲- مفهوم ایدئولوژی از نظر گرامشی

آنتونیو گرامشی، اندیشمند ایتالیایی، به جای واژه ایدئولوژی از کلمه هژمونی استفاده می‌کند. هژمونی، ترکیب مرسوم‌تری است از نیروهای اجتماعی و فرهنگی که در کنار هم عمل می‌کنند تا در جامعه‌ای به اجماع برسند که نظام جاری روابط اجتماعی در آن طبیعی، اجتناب‌ناپذیر یا واقع‌گرایانه‌ترین شکل ممکن است. گرامشی، هژمونی را از «تحکم» تفکیک می‌کند؛ از اجبار و زور مستقیمی که طبقه حاکم یا متحدانش در زمان بحران به کار می‌گیرند تا موضع خود را حفظ کنند (فرتر، ۱۳۸۷: ۱۸۸). از نظر او سلطه دولت‌ها در اعمال نفوذ و کنترل رفتارهای سیاسی شهروندان خلاصه نمی‌شود؛ بلکه «هژمونی در سطوح فکری، فرهنگی و ایدئولوژیک برقرار می‌شود. گرامشی روشنفکران را کسانی معرفی می‌کند که نقش راهنما و سازمان‌دهنده دارند. این تعریف، روشنفکران سنتی را نیز که به نظم‌های اجتماعی منسوخ تعلق

دارند، شامل می‌شود. اما روشنفکران «اندام‌وار» که مستقیماً با یک طبقه اجتماعی پیوند دارند، رضایت خودانگیخته توده مردم از جهت‌گیری عمومی تحمیل شده به زندگی اجتماعی به دست آن طبقه را سازمان‌دهی می‌کنند. روشنفکران اندام‌وار، رسوم، شیوه‌های تفکر و عمل و اخلاق را تعریف می‌کنند و با این کار اطمینان می‌دهند که افراد هم‌خوان با جامعه سیاسی حرکت می‌کنند» (مکاریک، ۱۳۸۵: ۷). ایده‌های گرامشی، به ویژه در مطالعه ایدئولوژی، در رابطه با فرهنگ روزمره و فرهنگ عام تأثیرگذار بوده است. گرامشی بر این باور بود که رهبری فکری، فلسفی و اخلاقی (هژمونی) تنها با پیوند خوردن به عقل سلیم یا فرهنگ عام برآمده از طبقات زیردست، می‌تواند به دست‌آید (کنت تامپسون، ۱۳۸۸: ۷۶).

۲-۳- مفهوم ایدئولوژی از نظر آلتوسر

از نظر آلتوسر، ایدئولوژی و هژمونی، یک چیز مشخص نیست که بتوان به درستی آن را نشان داد و از سرچشمه‌اش سخن گفت؛ بلکه عوامل پیچیده گوناگونی چرخه نیرومند ایدئولوژی را در سمت و سوی منافع طبقه حاکم به حرکت وامی‌دارد. وی این عوامل پیچیده را «صورت‌بندی اجتماعی» می‌نامد؛ به سخن دیگر، هیچ نهاد مشخصی نیست که بر انسان‌ها نظارت کند؛ بلکه همه نهادهای فرهنگی و حکومتی (کلیسا، مدرسه، حزب، رسانه و ...) با نام «دستگاه‌های ایدئولوژی دولت» به گونه‌های نامرئی، نامستقیم و نیز پراکنده ایدئولوژی را سامان می‌دهند. «ایدئولوژی شامل جریان‌گفت‌مان‌ها، تصاویر و ایده‌هایی است که در تمام زمان‌ها ما را احاطه کرده‌اند، ما در درون آنها متولد شده‌ایم، رشد کرده‌ایم و در آنها زندگی، فکر و عمل می‌کنیم.» (فرتر، ۱۳۸۷: ۱۰۷)

مهم‌ترین بخش نظریه آلتوسر که در کتاب «لنین و فلسفه» مطرح شده است به موضوع حفظ فرایند، حفظ قدرت در حکومت‌های سرمایه‌داری (کاپیتالیست) مدرن می‌پردازد. به باور وی این فرایند با توسل به دو نوع نهاد صورت می‌پذیرد. نوع اول دستگاه‌های قهریه حکومتی

همچون پلیس، دادگاه، نیروی نظامی و ... نوع دوم دستگاه‌های ایدئولوژیکی حکومتی از قبیل خانواده، کلیسا، احزاب سیاسی، رسانه‌ها و نظام‌های آموزشی‌اند. نوع اول با توسل به خشونت و نوع دوم با تکیه بر ایدئولوژی عمل می‌کنند. نتیجه این که ایدئولوژی در نهادهای مادی متجلی می‌شود. به نقل از آلتوسر «ایدئولوژی همیشه در یک دستگاه موجودیت می‌یابد و این موجودیت مادی است.» (Howkes, ۲۰۰۳: ۱۱۵)

دیدگاه‌های آلتوسر درباره ادبیات و هنر نیز به میزان زیادی با موضع مارکسیستی سنتی فاصله دارد. وی هنر را صرفاً شکلی از ایدئولوژی قلمداد نمی‌کند. (در نامه‌ای درباره هنر) آن را در جایی میان ایدئولوژی و معرفت علمی قرار می‌دهد. یک اثر ادبی بزرگ، درک مفهومی مناسبی از واقعیت در اختیار ما نمی‌گذارد، اما صرفاً بیان ایدئولوژی یک طبقه به خصوص هم نیست ... آلتوسر ایدئولوژی را «نمایش رابطه خیالی افراد و شرایط واقعی وجودی آن‌ها» تعریف می‌کند. شعور خیالی به ما کمک می‌کند که جهان را درک کنیم، اما همچنین در مقابل رابطه واقعی ما با جهان پرده می‌کشد و از آن جلوگیری می‌کند (سلدن و ویدوسون، ۱۳۷۷: ۱۸۶-۱۱۷).

مفهوم «نام‌گذاری یا خطاب یا استیضاح»، مبحث مهم دیگر در نظریه آلتوسر است. از نظر او هر فرد، واجد ذهنیتی است که توسط نهادها و عملکرد آنها در ذهن فرد شکل می‌گیرد؛ یعنی «سبک درک و شناختی از جانب فرد مبنی بر این که چه کسی است، به همراه مجموعه تصوراتی از خویش در جامعه.» (استونر، ۱۳۹۰: ۳۰۴). این فرد، دیگر فردیت ندارد و نمی‌تواند در شکل دهی به هویت خود نقش ایفا کند، بلکه سوژه‌ای با موقعیت از پیش تعیین شده است (Therbon, ۱۹۹۹: ۷). از این راه که آلتوسر آن را «نام‌گذاری» می‌نامد، «ایدئولوژی» ما را سوژه خطاب می‌کند و مانند پلیس به ما می‌گوید: «هی، تو!» این خطاب ایدئولوژی، سبب می‌گردد که آدمی به سوژه‌های عینی‌اش تبدیل شود. هنگامی که می‌پندارد ایدئولوژی صدایش می‌زند، به خود می‌آید تا خود را با مردم همگام سازد. ایدئولوژی فقط یک فرد را بر نمی‌گزیند، بلکه همه را به نام صدا می‌زند و دم به دم به پاسبانی‌اش

می‌برد.» (تسلیمی، ۱۳۹۰: ۲۳۸) این پاسبانی، نوعی نظارت ذهنی تحمیل شده، بر فرد از سوی قدرت‌های بیرونی نیست؛ بلکه شیوه‌ای است که زندگی به شکل روزمره در آن می‌گذرد؛ شیوه‌ای که از طریق آن نقش‌های خود را به عنوان اعضای طبقات اجتماعی، با قائل شدن به کارکردهایی اجتماعی برای خود از راه ارزش‌ها، ایده‌ها و انگاره‌ها انجام می‌دهیم (مک کوئیلان، ۱۳۸۴: ۱۳۳).

۲-۴- خلاصه داستان ریشه در اعماق

این داستان، زندگی پسری به نام شفی محمد (شاپوک) را در بمپور ایرانشهر نقل می‌کند که سال‌های پایانی تحصیل در هنرستان این شخصیت همزمان با جنگ می‌شود و او تصمیم می‌گیرد علی‌رغم خواست پدر و مادر و همچنین عمویش (خان محمد) راهی جنگ شود. عمو عنوان گچر را به فارس‌زبان‌ها می‌دهد و چندان به آنان خوش‌بین نیست. سخنان خان ملازهی‌ها چندان برای شاپوک گیرا نیست و بدون رضایت پدر و مادر راهی جبهه می‌شود. پس از بازگشت مورد ضرب و شتم پدر قرار می‌گیرد؛ اما نه ضرب و شتم و نه درخواست پدر هیچ کدام مانع رفتن دوباره او به جنگ نشد. پدر (فیض محمد) علی‌رغم فقر شدید تمام دارایی‌اش را خرج فرزند می‌کند تا او در ایرانشهر درس بخواند و زندگی بهتری برای خود بسازد؛ اما فرزند راه دیگری را انتخاب کرده است. شریف با دیدن تنهایی شاپوک به او پیشنهاد ازدواج با دختری ایرانشهری می‌دهد. بماه و شاپوک با هم ازدواج می‌کنند و شاپوک سه ماه پس از ازدواج علی‌رغم میل بماه راهی جنگ می‌شود و پس از بازگشت خبر پدر شدنش را می‌شنود. اما در میانه بارداری بماه گرفتار سرطان خون می‌شود و دو ماه بعد از تولد فرزندش خیروک از دنیا می‌رود. خیروک بنا به خواسته بماه به عمویش در مشهد سپرده می‌شود و خود در کنار حرم امام رضا به خاک سپرده می‌شود. شاپوک تنها و بی‌پناه دوباره راهی جنگ می‌شود؛ اما این بار دستانش را هنگام خنثی کردن مین از دست می‌دهد به جز آن موجی شده است و چشمانش در شب دید ندارد. پدر و مادر تصور می‌کنند او گرفتار بیماری زار است. زار بیماری است که

ساحل نشینان را گرفتار می کند و باعث انواع بیماری در او می شود. تلاش های پدر برای به زیر کشاندن زار بیفایده است. روزهای شاپوک با رفتن به سوی قلعه دوست محمد و یادآوری زندگی با بماه و تک گویی درونی اش با خیروک می گذرد. شش ماه است که او را ندیده است و برای او زندگی اش را واگویه می کند. شاپوک خود تنها راهی مشهود می شود، اما آقای ریگی (عموی بماه) و همسرش نرگس به تشییع شهدا رفته اند و او هم راهی حرم می شود شاید بتواند فرزندش را ببیند.

۲-۵- تحلیل داستان «ریشه در اعماق»

در جریان خواندن داستان، خواننده متوجه حضور دو ایدئولوژی است که هر کدام نوع خاصی از تفکر و دیدگاه را نمایندگی می کنند: ایدئولوژی محلی (ایرانی) که در آن شخصی در رأس قرار دارد و اوست که ایدئولوژی را به وجود می آورد و با استفاده از آن قدرت خود را حفظ می کند و ایدئولوژی ملی (اسلامی) که با استفاده از دستگاه های ایدئولوژیک دولت خود را بازتولید می کند و سعی در یکپارچه کردن افکار و عقاید دارد. در کل داستان خواننده، شاهد گفتگوی این دو ایدئولوژی است و هر کدام از این دو، سعی دارند هژمونی خود را آشکار سازند و فرم و محتوای خود را بنمایند. در این مقاله برآیند این فرم ها و محتواها را تحلیل کنیم:

۲-۶- ایدئولوژی غیردولتی

۲-۶-۱- ایستادگی ایدئولوژی پیشین در مقابل شورش ایدئولوژی رقیب

از ابتدای داستان، نبرد بین دو ایدئولوژی دیده می شود. شاپوک نوجوانی اهل بمپور ایرانشهر است که به جنگ رفته است. هژمونی ایدئولوژی آن منطقه همواره او را از رفتن باز

می‌دارد؛ زیرا فارس‌ها را گچر می‌داند و به همین دلیل نباید به سوی آنان رفت. این ایدئولوژی گچرها (فارس‌ها) را انسان‌هایی بی‌رحم می‌داند.

- نگفتمت نرواها گفته بود: اینها «گچر» ند. خیر و صلاح بلوچ نمی‌خواهند، با آنها دمخور نشو. می‌برندت به جنگ، به مفت می‌کشندت ... (حسن‌بیگی، ۱۳۸۹: ۷).

و بنابراین درهای خود را بر روی پذیرش افکار و عقاید آنان بسته است و حال که یکی از پیروان شورشی‌اش را به رغم این که او را چنین ناتوان می‌بیند شروع به سرزنش او می‌کند. شاپوک، دو دست خود را هنگام خنثی کردن مین از داده‌است، چشمانش در شب دید ندارند و موجی شده‌است. حملات گاه و بی‌گاه تشنج و درد و سرگیجه و تهوع به زعم پدر و مادر تعبیر به «زار و باد» می‌شود.

از نظر مردم مناطق ساحلی جنوب و جنوب شرقی کشورمان، زار و بادی قوای مرموز و جادویی هستند که بر نوع بشر مسلط می‌شوند. این قوای مرموز بر جسم انسان، به خصوص بر «جاشوها» و افراد فقیر ساحل‌نشین رسوخ می‌کنند و باعث انواع بیماری در آنان می‌گردند. زارها را طی مراسم خاصی از بدن خارج می‌کنند (ر.ک. همان: ۷).

همین ایدئولوژی بازدارنده است که از زبان اطرافیان زبان به سخن می‌گشاید:

وقتی هم خواستم به جبهه بروم مادر گفت:

- تو ما را می‌سوزانی، شاپوک، نرو(همان: ۱۴).

هنگامی که شفای (شاپوک) تصمیم می‌گیرد به جنگ برود، پدر با بیان وضعیت بد مالی خانواده و علیل بودن خواهرش عایشه او را از رفتن باز می‌دارد(همان: ۲۳).

اما این ایستادگی‌ها و بازدارندگی‌ها فایده‌ای نداشت و شاپوک برخلاف خواست و اجازه ایدئولوژی مسلط راهی جنگ شد. شاپوک با «شریف» و «نطقی» در کتابخانه کنار مسجد آل محمد آشنا شد و سپس به درخواست شریف، اداره کتابخانه را عهده‌دار شد. از همان روز بود که عکس‌العمل منفی اطرافیان شروع شد. شریف به آنها آموزش نظامی داد و پای او را به جبهه بازکرد. به نظر می‌رسد دلایل او برای راهی شدن به جنگ چیزی بیشتر از کنجکاوای یک نوجوان باشد؛ چرا که او خود اذعان می‌کند علتش رها شدن از تن به خواری دادن (همان: ۲۹) و خرافات (همان: ۶۳) است.

بنابراین از نظر شاپوک، پایه‌های ایدئولوژی پیشین به اندازه کافی پوسیده بود که او را به سمت ایدئولوژی دیگر سوق دهد. ایدئولوژی که هویتی راستین به انسان‌ها می‌دهد و رابطه‌ای با خرافات ندارد. این ایدئولوژی فقیر و غنی نمی‌شناسد، کپرنشین و کاخ‌نشین برایش فرقی ندارد، در پی همدلی و یگانگی همه است برای رسیدن به هدفی بزرگتر: نجات کشور از دست دشمن و... شاپوک این چنین با پذیرفتن ایدئولوژی جدید، هیبت ایدئولوژی پیشین را که نماینده‌اش (عمو به عنوان خان) در رأس قرار دارد و مانع اتحاد اقوام ایرانی با همدیگر است و بی‌رحمانه حمایت‌های مالی خود را از خانواده برادرش دریغ می‌کند، درهم می‌شکند. خان با حذف یک «دیگری» - به زغم خود (گچرها) -، ترجیح می‌دهد ظاهر فرهنگ دیگر را برای خود برگزیند (همان: ۱۳).

جالب اینجاست که خان با انتخاب این ظواهر برای خود، گویی خود واقعی خود را نمایانده است. او خود «دیگری» است در حالی که گچرها را «دیگری» می‌داند! ایدئولوژی‌ای که او آن را نمایندگی می‌کند راه به دنیای متمدن ندارد و همواره خرافات را جایگزین هم می‌کند و شاپوک با این انتخاب و پرداخت غرامت آن (جانبازی) پایه‌های آن را یکه و تنها سست می‌کند.

۲-۶-۲- هژمونی ریشه‌دار ایدئولوژی غیردولتی از طریق مشروعیت بخشی

به بیان جاناتان دالیمور در کتاب شکسپیر سیاسی یکی از معانی اصلی ایدئولوژی و چگونگی مشروعیت بخشیدن به نظم اجتماعی غالب یا «وضعیت موجود» توسط نهادها، تشکیلات و عقاید موجود است ... در این فرایند مشروعیت بخشی منافع گروه‌ها خاصی همچون منفعت تمامی انسان‌ها جلوه داده می‌شود؛ از طرف دیگر در همین فرایند، نظم اجتماعی موجود همچون نظمی براساس قانون طبیعت نمایانده می‌شود؛ به این معنا که این نظم ماهیت تغییرناپذیر قانون طبیعت را دارد (صادقی، ۱۳۸۷: ۲۵).

این داستان ایدئولوژی غیردولتی از دو طریق هژمونی خود را به رخ می‌کشد: ابتدا دیوار بلند سنت را به رخ می‌کشد و رفتن به آن سوی دیوار را تاب نمی‌آورد. در این داستان، سنت خاندان ملازهی به قدری ارزشمند تلقی می‌شود که به صورت «مدلول مطلق» (همان: ۹۴) نمایانده می‌شود تا با «ایجاد (یک بن بست فکری)» (همان). راه را بر شک و تردید مخاطب نسبت به بازگشت به همان سنت‌ها ببندد:

شاپوک! ما سنتی داریم که دیگران ندارند هر کس خوی و عادت خودش را دارد. مرا پیش طایفه‌ام سرشکسته نکن (حسن بیگی، ۱۳۸۹: ۲۵).

پدر از زبان ایدئولوژی سخن می‌گوید و باید‌ها و نباید‌ها را به او عرضه می‌دارد. پدر خوشبختی را در چهارچوب همین ایدئولوژی برای فرزند تعریف می‌کند و نمی‌خواهد که با برهم زدن نظم موجود از مشروعیت این ایدئولوژی کاسته شود.

از طرف دیگر هژمونی این ایدئولوژی، تلویحاً می‌گوید که برای اینکه از شر فقر در امان بمانی، نباید تک‌روی کنی؛ چرا که تک‌روی، نتیجه‌ای جز عمیق شدن فاصله‌ها، رانده شدن از سوی دیگران و فقر نیست همان سرنوشتی که گریبانگیر پدر بزرگش شد (همان: ۲۴).

اگرچه این ایدئولوژی هژمونی ریشه‌داری دارد، اما مشروعیت‌بخشی هم نتوانست مانع تصمیم شاپوک شود.

۲-۶-۳- مقابله با طرز تلقی ایدئولوژی نوظهور

خان (عمو) نسبت به غیر بلوچ‌ها بدبین است او خود را مسئول خوشبختی بلوچ‌ها می‌داند؛ بنابراین با موضع‌گیری در مقابل آنها از برادرزاده‌اش می‌خواهد که سراغشان نرود؛ چرا که جنگ، چیزی جز بدبختی برایش نخواهد بود. او از پیروان خود می‌خواهد دنباله‌رو او باشند و از برادر می‌خواهد شاپوک را به مدرسه نفرستد؛ چرا که او (عمو) می‌خواهد چراغ آینده‌اش را روشن کند. مدرسه جایی است که او را با گچ‌ها و ارزش‌ها و هنجارهای آنان پیوند می‌دهد، جایی است که روشنگری می‌کند، حد و مرز خرافات و علم را روشن می‌سازد و شورش و ایستادگی در برابر عظمت پوشالی یک ایدئولوژی را که آمیخته با خرافات است به او می‌آموزد؛ جایی است که وعده وعیدهای پرزرق و برق ایدئولوژی پیشین را حقیر می‌نمایاند و مقابله با سنت‌های نادرست را آموزش می‌دهد. عمو (خان) با دانایی و رفتن به سوی دنیای باز میانه‌ای ندارد. خان امنیت و رفاه را تنها و تنها در پناه ایدئولوژی خود می‌داند؛ به همین دلیل است که برای دیگران به وضوح روشن است که دلیلی ندارد ایدئولوژی دیگری را برگزینند و به همین دلیل است جلوی خاطی می‌ایستند و هر چه و هر که نماد دانایی و گریز از ایدئولوژی پیشین باشد، از نظر آنان مطرود است. وقتی شاپوک مسئول کتابخانه می‌شود، صالح سردایی‌اش با تندی از او می‌خواهد کتابخانه را ترک کند (همان: ۲۰).

این عکس‌العمل هنگامی که شاپوک لباس بسیجی پوشیده بود نیز دیده می‌شود (همان: ۳۵). یا هنگامی که شاپوک از جنگ باز می‌گردد، با اینکه دو دستش را از دست داده و اکنون موجی شده‌است، نه تنها از او به عنوان قهرمان یاد نمی‌شود، بلکه حتی سرزنش هم می‌شود،

نورمحمد یکی از همسایه‌ها وقتی به مادر در رساندن شاپوک به درمانگاه کمک می‌کند، دلیل این اتفاق را سرخود رفتن وی به جنگ می‌داند (همان: ۵۰).
می‌بینید که پیروان ایدئولوژی پیشین، (صالح و نورمحمد) نیز ایدئولوژی خان را بازتولید می‌کنند و مانع ورود ایدئولوژی جدید می‌شوند.

۲-۶-۴- پنهان‌سازی ایدئولوژی

زبان می‌تواند برای شناخت ایدئولوژی ابزار مناسبی باشد؛ در واقع استعاره‌های مفهومی که در متن به کار می‌روند، نشان‌دهنده ایدئولوژی غالب جامعه است؛ در عین حال ایدئولوژی‌ها هم برای نهادینه کردن باورهای بنیادین‌شان به تولید استعاره می‌پردازند (صادقی، ۱۳۹۱: ۵۹). «پنهان‌سازی ایدئولوژی» کارکرد نهفته استعاره‌های مفهومی است و زمانی که هر استعاره مفهومی مورد پذیرش حافظه جمعی اجتماع قرار می‌گیرد، پیامدهای ایدئولوژیک خواهد داشت؛ به این معنا، استعاره‌ها حامل ایدئولوژی‌اند و با پذیرش آنها از سوی افراد، ایدئولوژی بازتولید می‌شود (همان: ۶۴).

در این داستان می‌توان با توجه به دو ایدئولوژی موجود در متن، شاهد دو گونه پنهان‌سازی از سوی نمایندگان این ایدئولوژی‌ها بود. در ساختار فکری ایدئولوژی پیشین با توجه به استعاره «سنت‌های قومی جایگزین ندارند»، پیامدهای ایدئولوژیک از این دست را می‌توان مشاهده کرد: «سنت‌ها سامان‌دهنده‌اند»، «سنت‌ها حمایت‌کننده‌اند» از همین روست که می‌بینیم به محض جایگزین شدن این ایدئولوژی با ایدئولوژی دیگر از جانب شاپوک، هیچ کدام از نمایندگان آن ایدئولوژی جانب او را نمی‌گیرند و طردش می‌کنند. از نظر آنان پذیرفتن ایدئولوژی، مساوی است با از دست دادن همه هستی؛ بنابراین، هیچ کدام از کارهای او ارزش تلقی نمی‌شود، همواره مورد سرزنش قرار می‌گیرد و در تنهایی روزگار می‌گذراند.

از طرف دیگر ایدئولوژی نوظهور و حامی با توجه به استعاره مفهومی «زندگی و حیات در گرو رها کردن سنت‌ها ی نادرست است»، این پیامدهای ایدئولوژیک را می‌توان دید:

«ایدئولوژی نوین هویت بخش است» زیرا می‌بینیم بعد از اینکه شاپوک طرد شد، شریف تنها کسی بود که زمینه ازدواج او را فراهم کرد و او را در تمام موارد مورد حمایت مالی و عاطفی قرار داد، «ایدئولوژی نوین، امیدبخش است»؛ بنابراین برخلاف تصور ساکنان بمپور که نماینده سنت‌اند، ابتر و بیهوده نیست. شاپوک با وجود از دست دادن همسر، دوری از فرزندان، بی‌توجهی، خشم و سرزنش اطرافیان، جانبازی و فقر، هرگز پشیمان نیست، دچار بیهودگی و روزمرگی نشده است. او اکنون به کودک ده‌ماهه‌اش دل خوش کرده است و زندگی‌اش را با روش جریان سیال ذهن برای فرزندش بازگو می‌کند و تمام امیدش خیروک است؛ اوست که شاپوک را به آینده پیوند می‌دهد. خیروک است که قرار است با دلایلی که پدر برای او بازگو کرده است، تنهایی را از پدر دور کند و حامی او باشد و از همه مهمتر، خیروک است که ایدئولوژی نوین را بازتولید خواهد کرد.

۲-۶-۵- مبارزه طبقاتی دو ایدئولوژی

از ابتدای داستان خواننده شاهد جایگاه طبقاتی عمومی شاپوک می‌شود. عمومی شاپوک، خان است و متمول و البته قدرتمند. اوست که باید‌ها و نبایدها را به ساکنان بمپور القا می‌کند. نشانه‌های قدرت را می‌توان در لحن و زبانش دید: نگفتمت که نرو؟ (حسن بیگی، ۱۳۸۹: ۷).
سوالی که متضمن معنی سرزنش است، تنها از جانب کسی که خود را محق می‌داند که دیگران را مورد بازخواست قرار دهد، مورد انتظار است.

اوست که می‌خواهد خیر و صلاح دیگران را برایشان تعریف کند (همان: ۸). شیوه سخن گفتن او، در بردارنده خواست او برای تسلط بر دیگران است. او حتی بدون خواست دختر می‌خواهد دخترش را به ازدواج پسرعمویش درآورد. دختر در دستگاه تفکر او جایگاهی ندارد، نمی‌تواند تصمیم بگیرد و یا بهتر است بگوییم نباید خود تصمیم بگیرد؛ چرا که پدرسالاری مانع این تفکر است، خان ازدواج عموزادگان را می‌پسندد و به همین دلیل برای بازداشتن شاپوک از رفتن به جبهه می‌خواهد دخترش را

به عنوان کالایی برای برپاداشتن قدرتش با برادرزاده اش معامله کند. او به جز این از هر سوژه‌ای برای حفظ قدرتش استفاده می‌کند؛ وعده فرستادن شاپوک به بمبئی و کراچی، وعده خرید تفنگ، سپردنش به سردار «بیچاد» برای اینکه او را تفنگچی ارشدش کند و حتی از برادرش می‌خواهد که به جای فرستادن شاپوک به مدرسه، او را به خود بسپارد تا چراغ آینده‌اش را روشن کند. به برادر وعده می‌دهد که در صورتی که پسر را از رفتن به جبهه برحذر دارد، عایشه را که دو پایش فلج است به شهر خواهد برد و درمان خواهد کرد. خان، نگران از دست دادن هیبت و قدرت خویش است که توسط خویش (برادرزاده) نادیده انگاشته می‌شود، نگران کوچک شدن حوزه تسلط خود است، نگران جایگزین شدن اندیشه جدید است.

شاپوک اما متعلق به خانواده‌ای کپرنشین است که پدر تمام عمر خود را صرف نگهداری از بزهای مردم کرده است. او حتی نان شب خود را خرج شاپوک می‌کند تا درس بخواند و آینده‌ای همچون پدر نداشته باشد. پدر که موضع انفعالی دارد، تمایل دارد که فرزند نیز این گونه باشد و اتفاقاً فقر و انفعال هم پیوند نزدیکی با هم دارند و از پدر، انسانی می‌سازد که حامی و صحنه‌گذارنده صاحب قدرت (خان) است و به بازتولید ایدئولوژی کمک می‌کند که تا کنون حاکم بوده است. شاپوک با شورش و ایستادگی در برابر این ایدئولوژی، مانع تداوم و بازتولید این ایدئولوژی می‌شود. او اهل عمل است و کمتر از کلام و سخن برای قانع‌سازی دیگران استفاده می‌کند و به سوی هدف خود گام بر می‌دارد و برخلاف پدر، منفعل نیست و غرامت، انفعال‌ناپذیری خود را با تنهایی از دست دادن همسر، دوری از فرزند و زندگی با انگاره فرزند می‌پردازد و برای رهایی از چنبره اندوه به قلعه دوست محمد که خود مکانی است که نماد مبارزه است (همان: ۳۲)

به نظر می‌رسد انتخاب این مکان، آن هم در لحظات تنهایی، در بردارنده این معنی ضمنی است که او حتی در این لحظات سخت، لحظه‌ای دچار پشیمانی نشده است.

۲-۷- ایدئولوژی دولتی

۲-۷-۱- ایجاد هویت جدید در شاپوک از طریق دستگاه ایدئولوژیک دولت

برخلاف ایدئولوژی محلی، نگاه ایدئولوژی ملی به افراد صبیغه طبقاتی ندارد و تنها به ارزش وجودی انسان‌ها می‌اندیشد؛ از این رو برای پذیرفته شدن در این دستگاه فکری نباید تنها تسلیم خواسته‌های یک نفر (خان) بود که فقط به حفظ قدرت خود می‌اندیشد. در اینجا اگر قدرتی است برای ایجاد وحدت ملی و ایستادگی در مقابل دیگری (دشمن) است؛ از همین رو، این ایدئولوژی همه رانده‌شدگان ایدئولوژی‌های دیگر را به سوی خود می‌خواند. نگر آنکه ایدئولوژی ملی در پی نابود کردن خرده ایدئولوژی‌هایی که در جامعه است، نیست؛ بلکه در پی جذب آنان برای تبدیل شدن به ایدئولوژی کلان است تا بتواند تمامیت خود را در قالب منافع حفظ کند. برای این ایدئولوژی کاخ‌نشین و کپرنشین، شیعه و سنی و... فرقی ندارد. او تنها به فکر فربه کردن خود از طریق یکی کردن هدف‌ها و ارزش‌ها است؛ با خرافات میانه‌ای ندارد و از زور و سرکوب برای تبیین خواسته‌هایش استفاده نمی‌کند؛ بلکه از روش خزنده‌تر برای نفوذ در دل‌ها استفاده می‌کند. دستگاه ایدئولوژیک دولت از طریق مسجد و مدرسه به آموزش افراد به صورت نامحسوس و نامرئی می‌پردازد و تکیه بر ایدئولوژی دارند تا بر سرکوبگری و این سرکوبگری تنها به صورتی ملایم‌تر، نهایی و نمادین اجرا می‌شود (آلتوسر، ۱۳۸۸: ۹-۳۸). شاپوک که در این داستان، از همه جا رانده می‌شود گویی هویت خود را از دست داده‌است و دیگر بی‌نام شده‌است. کار در کتابخانه، دوستی با شریف، پوشیدن لباس بسیجی و راهی شدن به سوی جبهه سبب رانده شدن او و در نهایت از دست دادن هویت شده بود. اما ایدئولوژی ملی به شاپوک هویت جدیدی می‌بخشد، او دیگر اینک شاپوک نیست، بلکه خود را «یاسر بهشتی» می‌نامد، اما او از گذشته‌ها دیده بود، گفته بود: «یاسر» صدایش بززند، اوقات بیکاری‌اش با خواندن کتاب سپری شد (حسن بیگی، ۱۳۸۹: ۳۶).

همین دستگاه ایدئولوژی است که همه چیز را برایش دوباره معنا می‌کند حتی ازدواج. و از او می‌خواهد از دریچه همین ایدئولوژی به ازدواج بنگرد (همان).

ازدواج برای شاپوک امیدبخش بود. دیگر تنها نبود، حتی اعزام به جبهه هم، حال و هوای دیگری به خود گرفته بود.

و حالا که او همه چیز را از دست داده است (همسر، حمایت خانوادگی و حتی سلامتی‌اش) می‌تواند به ثمره ازدواجش (خیر و ک) دل خوش کند که همچون درختی نونهال ریشه خواهد دواند و باورهای پدر را چون ریشه‌های درخت به اعماق خواهد برد.

۲-۷-۲- نامگذاری و استیضاح یا خطاب آلتوسری

حال که شاپوک ایدئولوژی دولتی را پذیرفته است، ذهنیتش نیز توسط نهاد عملکرد آنها شکل می‌گیرد. نگاه او به جنگ و غیربلوچ‌ها چون ملازهی‌ها نیست و از همین روست که جذب این ایدئولوژی می‌شود و جان می‌بازد و خرسند است. سوژه برای شکل‌دهی به هویت خود نقش خود را ایفا می‌کند؛ گویی که ایدئولوژی، هویت را این گونه برای او معنا کرده باشد؛ بنابراین، دیگر به فکر خود نیست؛ بلکه به مصالح ایدئولوژی می‌اندیشد؛ از همین روست که سوژه رفتن به جبهه را نوعی تکلیف بر می‌شمارد و این تکلیف به قدری قدرتمند است که می‌تواند تمام علقه‌های خانوادگی را پشت سر بگذارد. ایدئولوژی سوژه را مورد خطاب قرار می‌دهد و فرد خود به خود به سوی آرمان‌های از پیش تعیین شده گام برمی‌دارد. (همان: ۳۰).

همین ایدئولوژی است که رضایت خداوند را برای او رفتن به جنگ دشمن تعریف می‌کند؛ حتی اگر رضایت پدر و مادر هم در کار نباشد (همان: ۳۸).

خطاب این ایدئولوژی به گونه‌ای است که او به جز نادیده گرفتن خواست پدر و مادر، خواست عشق زندگی‌اش بماه را هم نادیده می‌گیرد (همان). گویی ایدئولوژی سوژه خود را انتخاب کرده است و بدون آنکه دستگاه سرکوبگری (زور و اعمال فشاری) در کار باشد،

نیرویی از درون او را به سوی آرمان‌های ایدئولوژی هدایت می‌کند. او خود اذعان می‌کند که کار، کار دل است و گرنه پای عقل اگر در میان بود، ماجرا از گونه دیگری بود.

۲-۷-۳- هژمونی و عاطفه‌سازی ایدئولوژی دولتی برای جایگزین شدن با ایدئولوژی غیردولتی

هژمونی این ایدئولوژی استفاده از دستگاه سرکوبگر دولت نیست، بلکه دستگاه ایدئولوژیک دولت توانسته به روح سوژه خود رسوخ کند و او را به سوی پذیرش ایدئولوژی ملی سوق دهد. هژمونی این ایدئولوژی آنجا ریشه‌دار می‌شود که نونهالی به نام خیروک بناست که به بازتولید آن پردازد؛ از این رو، ادامه‌دار است و ابر نیست. برخلاف حضور پررنگ ایدئولوژی غیردولتی در سراسر داستان، این ایدئولوژی دولتی است که نه در سطح بلکه در عمق به زندگی خود ادامه می‌دهد و ایدئولوژی دیگر را کمرنگ می‌سازد. این ایدئولوژی در دل نفوذ می‌کند و اهداف معنوی والاتری را برای سوژه به وجود می‌آورد؛ درهای خود را به دنیای باز نمی‌بندد و با خرافات میانه‌ای ندارد؛ این ایدئولوژی، موجی شدن را با «زار و باد» پیوند نمی‌دهد و برای درمان آن از شیخ جرگان کمک نمی‌خواهد.

ترجمه «زار و باد» در ایدئولوژی جدید «موجی» است. وقتی شاپوک دچار تشنج می‌شود، مادر او را به درمانگاه می‌برد و در پاسخ به دکتر، علت این تشنج را به «زار» نسبت می‌دهد.

این ایدئولوژی از طریق عاطفه‌سازی نیز به باورپذیری و در نهایت هژمونی‌اش بر ایدئولوژی غیردولتی دست می‌یازد و از طریق «خویش‌بازنمایی مثبت» و «دگر‌بازنمایی منفی» (شیری، ۱۳۹۱: ۶۶) حرکات متفاوتی انجام می‌دهد. این استراتژی کلی که با عنوان «مربع ایدئولوژیک» ون دایک شناخته می‌شود، ممکن است توسط مجموعه گوناگونی از صورت‌ها و معانی انجام شود و این صورت‌ها و معانی زبانی بر ویژگی‌های مثبت یا منفی اعضای درون گروه (خودی‌ها) و اعضای خارج از گروه (غیر خودی‌ها) تأکید می‌کنند و یا از برخی چشم

می پوشند (همان). شاپوک در این داستان با بیان رنج‌ها و مرارت‌هایی که تحمل کرده و می‌کند دست به عاطفی‌سازی می‌زند. زمانی که اوّل بار از جبهه بر می‌گردد، همه او را از خود رانده‌اند و او تنها در بسیج ایرانشهر (حسن‌بیگی، ۱۳۸۹: ۳۱) سر می‌کند و بعد از اینکه جانباز شد مونس تنهایی‌اش تنها قلعه دوست محمدخان است (همان: ۳۲). در مراسم عروسی‌اش پدر و مادر حضور ندارند (همان: ۴۰). اکنون تمام علاقه‌اش نشستن کنار خواهر مفلوجش عایشه است که دست برادر می‌شود و کتاب‌ها را برایش ورق می‌زند و همین‌طور پناه بردن به خاطره بماه و زندگی کردن با انگاره فرزند. او با فرزند ده ماهه‌اش سخن می‌گوید از بی‌رحمی‌ها و نگاه سنگین ساکنان بمپور می‌گوید، از رها کردن درس و مدرسه، زیرپا نهادن حرف پدر و خاندان ملازهی، تنها گذاشتن مادر می‌گوید از دستی که ندارد که بتواند قنوت برود (همان: ۱۲۹).

اگر شاپوک با کودک ده‌ماهه‌اش هم سخن می‌شود و او را شریک دنیای انسان‌های بزرگ‌سال می‌کند به این دلیل است که می‌خواهد با بیان ویژگی‌های منفی غیر خودی‌ها، با خودی (خبروک) درد دل کند و هم کلام شود؛ حتی اگر این خودی اکنون درکی از دنیای پر از تمایز انسان‌ها نداشته باشد، شاپوک اطمینان دارد که خبروک ریشه عقایدش را به اعماق خواهد رساند.

۳- نتیجه‌گیری

این داستان، تأثیر هژمونی ایدئولوژی دولتی را بر سوژه به نمایش می‌گذارد و از آنجا که با استفاده از دستگاه ایدئولوژیک دولت (مدرسه و مسجد) به صورت خزنده عمل می‌کند و در ذهنیت سوژه نفوذ می‌کند، نیاز به اعمال زور نیست، به همین دلیل از درون سوژه را مورد خطاب قرار می‌دهد و او را به سوی اهداف ایدئولوژی سوق می‌دهد، در نتیجه سوژه را علی‌رغم خواست پدر و مادر و همسر راهی جبهه می‌کند. در رقابت بین ایدئولوژی دولتی و غیردولتی، این ایدئولوژی دولتی است که رقیب خود را کنار می‌زند و مشروعیت آن را کم‌رنگ می‌کند و به سوژه خود هویت و امید دوباره می‌بخشد. تقابل این دو ایدئولوژی چه در حوادث و چه در

شخصیت‌ها دیده می‌شود. شاپوک کسی است که یک ایدئولوژی را جایگزین ایدئولوژی دیگر کرده‌است، به عبارت دیگر ایدئولوژی حذف‌شدنی نیست و انسان بدون ایدئولوژی معنا ندارد. این ایدئولوژی هژمونی خود را از طریق عاطفه‌سازی به رخ می‌کشد. با عاطفه‌سازی خودی‌ها از غیرخودی‌ها جدا می‌شوند و با مثبت‌نمایی به مشروعیت‌سازی می‌پردازد. غیر از شاپوک، شریف نیز از نمایندگان این ایدئولوژی هستند. شریف، ترور می‌شود و به قهرمان ملی تبدیل می‌شود و از او تحت عنوان شهید یاد می‌شود. در مقابل، عموی قاچاقچی شاپوک (خان) جایگاه خود را از دست می‌دهد؛ بنابراین، تقابل دو دیدگاه، تقابل دو زندگی و مرگ را به وجود می‌آورد. اگرچه (خان) زنده‌است، اما گویی در اذهان مرده است. خیروک کسی است که قرار است ریشه‌های این نهال ایدئولوژی را در آینده به اعماق ببرد و به همین دلیل است که با اینکه ده ماهه است همچون بزرگسالان مورد خطاب قرار می‌گیرد.

منابع الف. کتاب‌ها

- ۱- استونز، راب. (۱۳۹۰). **متفکران بزرگ جامعه‌شناسی**. ترجمه مهرداد میردامادی، چاپ هفتم. تهران: مرکز.
- ۲- آلتوسر، لویی. (۱۳۸۸). **ایدئولوژی و ساز و برگ‌های ایدئولوژیک دولت**. ترجمه روزبه صدرآرا. تهران: چشمه.
- ۳- تسلیمی، علی. (۱۳۹۰). **نقد ادبی**. آمه.
- ۴- حسن بیگی، ابراهیم. (۱۳۸۹). **ریشه در اعماق**. مشهد: ملک اعظم.
- ۵- سلدن، رمان و ویدوسون، پیتر. (۱۳۷۷). **راهنمای نظریه ادبی معاصر**. تهران: طرح نو.
- ۶- فرتر، لوک. (۱۳۸۷). **لویی آلتوسر**. ترجمه امیراحمدی آریان. تهران: مرکز.
- ۷- مک کوئیلان، مارتین. (۱۳۸۴). **پل دومان**. ترجمه پیام یزدان‌جو. تهران: مرکز.
- ۸- مکاریک، ایرنا ریما. (۱۳۸۵). **دانشنامه نظریه‌های ادبی معاصر**. ترجمه مهران مهاجر و محمد نبوی. تهران: آگه.

ب. مقاله

- ۹- تامپسون، کنت. (۱۳۸۸). «مذهب، ارزش‌ها و ایدئولوژی». ترجمه مجید مظفری. زریبار. سال ۳۱. شماره ۷۱ و ۷۲، صص ۶۲-۸۸.

۱۰- شیری، بهمن. (۱۳۹۱). «پیوندهای میان استعاره و ایدئولوژی». فصلنامه نقد ادبی. س ۵. شماره ۱۹، صص ۷۵-۷۶.

۱۱- صادقی، امیر حسین. (۱۳۸۷). «پدرسالاری در بامداد خمار با تکیه بر نظریات آلتوسر». مجله پژوهش زبانهای خارجی. شماره ۴۶، صص ۸۵-۱۰۰.

ج. منابع لاتین

- ۱۲- Abrams, M. H. (۱۹۹۳). **A Glossary of Literary Terms**, New York, HBJ.
- ۱۳- Herman. Luc and Brat Vervaeck. (۲۰۰۷). "**Ideology**". In the Cambridge Companion to Narrative Theory. Ed. David Herman The Companion to Narrative Theory Cambridge: Cambridge university press.
- ۱۴- Howkes, David. (۲۰۰۳). **Ideology**. New York: Routledge.
- ۱۵- Marx, Karl, Friedrich Engels. (۱۹۶۹). **The Communist Manifesto**, Baltimore penguin book.
- ۱۶- Therborn, Goran. (۱۹۹۹). **The Ideology of power and the power of Ideology** London: verso.
- ۱۷- Zizek, Slavoj. (۱۹۹۴). **Mapping Ideology**. ed. Slavoj Zizek, London: verso.

